

چرا روشنفکران با سرمایه‌داری مخالف‌اند

رابرت نوزیک
ترجمه علی محمد طباطبایی

از جناح راست بود که با جامعه مبتنی بر بازار آزاد به مقابله برخاستند. مخالف روشنفکران واژه‌ساز با سرمایه‌داری در واقع دارای اهمیت اجتماعی بسیار زیادی است. آن‌ها اندیشه‌ها و تصویرهای ذهنی ما از جامعه را قالب می‌زنند، آن‌ها خط‌مشی‌های جایگزین را تعیین و سپس سازمان‌داری مورد ملاحظه و رسیدگی قرار می‌دهد. از رساله‌های آن‌ها گرفته تا شعارهای‌شان، ما را محکوم به خود بیان‌گری می‌کنند. مخالفت آن‌ها اهمیت دارد، به‌ویژه در جامعه‌ای که به شکل فزاینده‌ای وابسته به طرح‌ریزی روشن و انتشار اطلاعات است.

برای توضیح سهم به نسبت بالای روشنفکران در مخالفت با سرمایه‌داری ما دو نوع تبیین را می‌توانیم از هم تمیز دهیم. نوع اول تمرکز خود را بر عاملی قرار می‌دهد که فقط مخصوص روشنفکران ضد سرمایه‌داری است. اما نوع دوم به عاملی می‌پردازد که نسبت به تمامی روشنفکران به یک اندازه اعمال می‌شود، یعنی به فشاری که آن‌ها را به سوی دیدگاه‌های ضد سرمایه‌داری به حرکت در می‌آورد. این که آیا به این ترتیب هر روشنفکر ویژه‌ای به میان‌نظرگاه ضد سرمایه‌داری پرتاب می‌شود یا نه، وابسته به آن نیروهای دیگری خواهد بود که نسبت به او اعمال می‌شوند. هر چند که روی هم رفته از آن‌جا که این عامل احتمال بیشتری دارد که هر روشنفکر را ضد سرمایه‌داری کند، بنابراین سهم بزرگتری در ضد سرمایه‌داری کردن روشنفکران بازی می‌کند. تبیین ما از نوع دوم خواهد بود. ما می‌خواهیم عاملی را مورد شناسایی قرار دهیم که روشنفکران را به سوی رفتارهای ضد سرمایه‌داری متمایل می‌کند، اما البته در همه موارد روی دادن چنین حالتی را تضمین نمی‌کند.

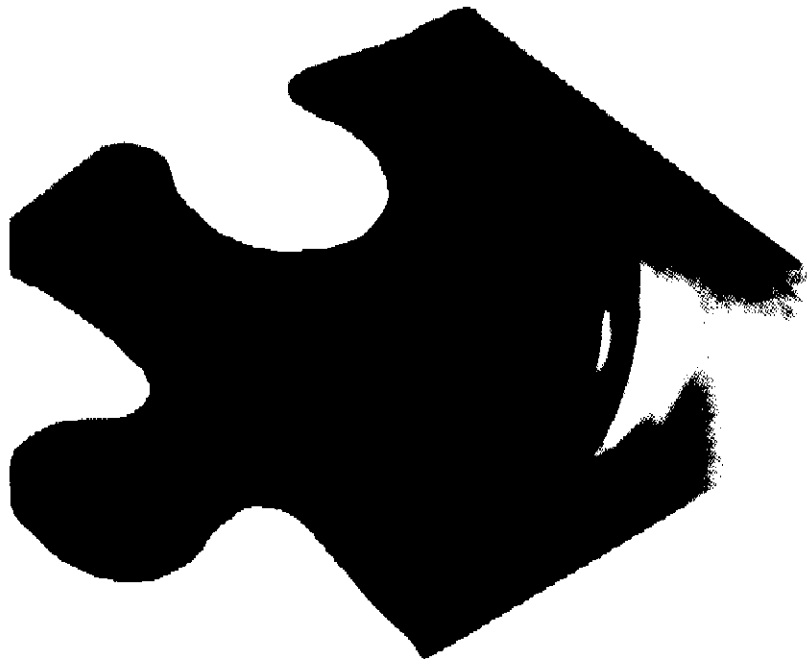
ارزش روشنفکران

امروزه روشنفکران توقع دارند که با ارزش‌ترین افراد جامعه باشند، یعنی کسانی با بالاترین اعتبار اجتماعی و قدرت، انسان‌هایی با بیشترین امتیازهای ممکن. روشنفکران احساس می‌کنند که "سزاوار" چنین جایگاهی هستند، اما به طور کل جامعه سرمایه‌داری به روشنفکرانش ارجح نمی‌گذارد. لودویک فون میزس ناخشنودی ویژه روشنفکران را شرح می‌دهد. وی می‌گوید که آن‌ها برخلاف کارگران با سرمایه‌داران موفق داخل معاشرت اجتماعی می‌شوند و به

بسیار شگفت‌انگیز است که روشنفکران تا این اندازه با سرمایه‌داری مخالف‌اند. سایر گروه‌هایی که از نظر جایگاه اجتماعی - اقتصادی با آن‌ها قابل مقایسه هستند همان درجه از مخالفت را (و در همان نسبت‌ها) نشان نمی‌دهند. از نظرگاه علم آمار روشنفکران را باید یک مورد خلاف قاعده به شمار آورد. تمامی روشنفکران چپ‌گرا نیستند. همچون سایر گروه‌ها، افکار و عقاید آن‌ها در امتداد یک منحنی تقسیم می‌شود، اما منحنی آن‌ها بیشتر به طرف چپ سیاسی است که جابه‌جا و متمایل شده است.

منظور من در این‌جا از روشنفکران تمامی آن کسانی نیستند که دارای هوشمندی و ذکاوت‌اند یا دارای درجه خاصی از تحصیلات دانشگاهی، بلکه کسانی که در رسالت انسانی خود به اندیشه‌هایی می‌پردازند که با واژه‌ها بیان می‌شوند و سخنانی را به جریان می‌اندازد که دیگران غیر روشنفکر دریافت کننده آن‌ها هستند. روشنفکران را باید واژه‌سازها یا واژه‌کاران بنامیم. این‌ها شامل شعراء، رمان‌نویسان، منتقدان ادبی، روزنامه‌نگاران و مقاله‌نویس‌های نشریات، و بسیاری از اساتید دانشگاه‌ها هستند. البته کسانی که در درجه اول کارشان ایجاد و انتقال اطلاعات مدون است که جنبه ریاضی یا کمی دارد یا کسانی که در رسانه‌های تصویری کار می‌کنند، مانند نقاش‌ها، مجسمه‌سازها و فیلم‌بردارها و متصدیان دوربین در این گروه جای نمی‌گیرند. آن‌ها برخلاف واژه‌سازها چندان با سرمایه‌داری درگیر نمی‌شوند. واژه‌سازها در بعضی عرصه‌های شغلی تمرکز یافته‌اند مانند دانشگاه‌ها، رسانه‌ها و دستگاه‌های اداری دولتی.

در جامعه سرمایه‌داری بخت با روشنفکران واژه‌ساز یار است. در این جاست که آن‌ها از آزادی بسیار زیادی برای تدوین، رویارویی و تبلیغ اندیشه‌های جدید برخوردارند و برای مطالعه و بحث پیرامون آن‌ها امکانات متفاوتی در اختیار دارند. توانایی‌های شغلی آن‌ها مورد نیاز بسیاری است و درآمدهای آن‌ها بسیار بالاتر از متوسط جامعه است. پس چرا آن‌ها بیش از حد با سرمایه‌داری مخالف‌اند؟ در حقیقت بعضی داده‌ها بیانگر آن است که هر چقدر روشنفکران از موفقیت و رونق بیشتری برخوردارند احتمال بیشتری وجود دارد که با سرمایه‌داری مقابله کنند. این مخالفت با سرمایه‌داری در درجه اول از سوی چپ اعمال می‌شود اما نه فقط آنها. شخصیت‌هایی چون ابوت، یتیس و پوند



اولیه‌ای که این توزیع متداول شده و آن هم از درون یک مبادله داوطلبانه ثروت و خدمات که به طور عادلانه کسب شده‌اند. آن فرایند هر نتیجه‌ای هم که داشته عادلانه بوده، اما در آن جایی که گونه‌های ویژه‌ای وجود نداشته که نتیجه نهایی می‌بایست با آن هماهنگ باشد. پس چرا واژه‌سازها خودشان را به گونه‌ای تصور می‌کنند که ارزشمندترین‌ها هستند و اصل توزیع مطابق با ارزش را می‌پذیرند؟ از همان زمانی که اندیشه انسانی در تاریخ به ثبت رسیده روشنفکران به دیگران گفته‌اند که فعالیت آن‌ها ارزشمندترین است. افلاطون به استعداد عقلی جایگاه بالاتری نسبت به شجاعت می‌داد و بر این باور بود که فیلسوفان باید حکومت کنند. به عقیده او تفکر روشنفکرانه والاترین فعالیت‌هاست. تعجبی هم ندارد که همیشه متن‌های باقی مانده این ارزیابی سطح بالا از فعالیت روشنفکرانه را ثبت کرده است. با این حال کسانی که چنین ارزیابی‌هایی را تدوین کرده و سپس برای تأیید نظریه‌هایشان استدلال‌هایی جور کرده و آن‌ها را یادداشت کرده‌اند همین روشنفکران بوده‌اند. آن‌ها از خودشان بوده که تعریف و تمجید کرده‌اند. کسانی که به سایر مسائل در مقایسه با آن چه محصول فکر کردن و کلمات است اهمیت بیشتری می‌دادند، چه شکار کردن بوده، چه قدرت یا لذت بی‌وقفه حسی، اهمیتی به آثار مکتوب و ماندگار نمی‌دادند. این فقط روشنفکران بودند که در این باره که چه کسی از دیگری بهتر است نظریه‌ای طراحی کرده بودند.

تحصیلات روشنفکران

چه عاملی موجب ایجاد احساس ارزش برتر بودن در آنان می‌شود؟ مايلم که به ویژه بر روی یک نهاد انگشت بگذارم: مدارس و مؤسسه‌های آموزشی. هنگامی که دانش مکتوب به‌طور فزاینده‌ای اهمیت پیدا کرد، آموزش، تعلیم و تربیت جوانان در خواندن و دانش کتابی، گسترش یافت. مدارس برای شکل دادن به رفتار و نگرش جوانان تبدیل به نهادهای اصلی خارج از خانواده شدند و تقریباً تمام کسانی که بعدها به جرگه روشنفکران پیوستند از طریق این مدارس بود. در این جابود که آن‌ها به موفقیت دست یافتند. آن‌ها بر ضد دیگران دست به قضاوت زدند و به این باور رسیدند که از دیگران برتر هستند. آن‌ها مورد تحسین قرار گرفته و جایزه‌هایی به آن‌ها تعلق گرفت. در چنین اوضاع و احوالی

این ترتیب سرمایه‌داران برای آن‌ها حکم یک گروه برجسته و مقایسه‌ای را پیدا می‌کنند. ولی روشن‌فکران به علت جایگاه اجتماعی پایین‌تر خود از این بابت احساس سرافکنندگی می‌کنند. حتی آن روشن‌فکرانی که با سرمایه‌داران معاشرت اجتماعی خاصی ندارند به همان اندازه رنجیده‌اند، زیرا این فقط معاشرت نیست که نقش اصلی را بازی می‌کند. مربی‌های ورزشی و آموزگاران رقص که برای ثروتمندان امکانات و تسهیلات لازم را فراهم می‌کنند و حتی گاهی با آن‌ها سر و سری هم پیدا می‌کنند به نحو مشهودی ضد سرمایه‌داری نیستند.

اما چرا روشنفکران معاصر احساس می‌کنند که برای بالاترین امتیازی که یک جامعه برای عرضه کردن دارد شایسته‌اند و چرا وقتی به چنین جایگاهی نمی‌رسند آزرده خاطر می‌شوند؟ آن‌ها فکر می‌کنند که با ارزش‌ترین انسان‌های روی زمین‌اند، یعنی کسانی با بالاترین شایستگی‌ها، و این که جامعه باید به کسانی که متناسب با ارزش‌ها و شایستگی‌های آن‌هاست پاداش دهد. اما جامعه سرمایه‌داری اصل توزیع پرداخت به هر کس مطابق با ارزش‌ها و شایستگی‌هایش را برآورده نمی‌کند. جدا از استعدادها، ویژگی‌های ارثی و پول‌های به دست آمده از راه قمار که در یک جامعه آزاد روی می‌دهد، سودبازار به کسانی می‌رسد که نیازهای بازار قابل مشاهده را برآورده کنند. یعنی نیازهای بیان شده دیگران را؛ و این که بازار چه مقدار توزیع می‌کند بستگی دارد به نیازها و ذخیره قابل جایگزین؛ تجار ناموفق و کارگران دارای همان خصومت نسبت به نظام سرمایه‌داری نیستند که روشن‌فکران واژه‌ساز هستند. داشتن تصور از یک برتری که مورد توجه جامعه قرار نگرفته و داشتن تصور از استحقاقی که به آن بی‌وفایی شده می‌تواند یک چنین خصومتی را ایجاد کند.

چرا روشنفکران واژه‌ساز فکر می‌کنند که آن‌ها ارزشمندتر از دیگران‌اند و چرا آن‌ها تصور می‌کنند که توزیع باید مطابق با ارزش باشد؟ باید توجه داشت که این اصل آخری یک اصل ضروری نیست. انواع الگوهای توزیعی دیگر پیشنهاد شده‌اند، از جمله توزیع برابر، توزیع مطابق با شایستگی اخلاقی و توزیع متناسب با نیاز. در واقع به وجود یک الگوی توزیعی که یک جامعه رسیدن به آن را هدف خود قرار می‌دهد نیازی نیست، حتی جامعه‌ای که به عدالت اهمیت بسیار می‌دهد. عدالت در مورد یک شیوه توزیع ممکن است مقیم باشد. در شکل

دیگر نمی‌توانستند از به تصور در آوردن خود به عنوان انسانی برتر خودداری کنند. به طور روزمره آن‌ها تفاوت‌هایی را در مهارت‌های اندیشه‌ورزی در حاضر جوانی و تیزهوشی تجربه می‌کردند. در مدارس به آن‌ها می‌گفتند و به آن‌ها نشان می‌دادند که از دیگران برتر هستند.

مدرسه‌ها (نهادهای آموزشی) نیز به سهم خود اصل پاداش را به نمایش می‌گذاشتند و با این کار آن را متناسب با ارزش روشنفکرانه آموزش می‌دادند. نصیب دانش‌پژوهان روشنفکر و تحسین برانگیز ستایش و لبخند و نمرات بالاتر بود. در مدارس به طور معمول زرتنگ‌ترین دانش‌آموزان، کلاس بالاتر، تشکیل می‌دادند. هر چند که این جزو برنامه درسی رسمی نبود اما در مدارس، روشنفکران در مقایسه با دیگر دانش‌آموزان درس‌هایی با ارزش بالاتر، متناسب با جایگاه بالاتر خودشان، می‌آموختند؛ همین‌طور به علت ارزش بالاتر آن‌ها مستحق پاداش بیشتری بودند.

هر چند که جامعه تجاری متنوع‌تر به مادرسی دیگری می‌آموزد. در این جا بالاترین ارزش‌ها نصیب درخشان‌ترین کلام‌ها نمی‌شود؛ در این جا به مهارت‌های روشنفکرانه اغلب ارزش بالاتری تعلق نمی‌گیرد. روشنفکرانی که به آن‌ها در مدارس آموخته شده بود که از دیگران با ارزش‌تر هستند و آن‌ها هستند که بالاترین شایستگی را برای دریافت امتیازها دارند چگونه می‌توانستند به طور کل از جامعه سرمایه‌داری آزرده نباشند، جامعه‌ای که آن‌ها را از آنچه شایستگی آن را داشتند محروم کرده بود؟ آیا تعجبی دارد که آن چه روشنفکران آموزش دیده در مورد جامعه سرمایه‌داری احساس می‌کردند حاکی از خصومتی عمیق و حزن‌انگیزی بود که با دلایل مناسب و آشکارا متعدد به زیور کلام آراسته شده بود، اما حتی آن هنگام نیز ادامه یافت که نشان داده شد آن دلایل نامناسب هستند؟

با گفتن این که روشنفکران احساس می‌کنند که سزاوار بالاترین امتیازهایی هستند که جامعه می‌تواند به آن‌ها عرضه کند (به عنوان مثال ثروت، جایگاه اجتماعی معتبر و غیره) منظور این نیست که روشنفکران این امتیازها را به عنوان بالاترین خوبی‌ها به شمار می‌آورند. شاید آن‌ها بیشتر برای مزیت‌های درونی فعالیت‌های روشنفکرانه یا احترام به دوره‌ای که در آن زندگی می‌کنند ارزش قائل هستند. با وجود این احساس می‌کنند که برای بالاترین ارج‌گذاری‌های جامعه شایسته‌اند، یعنی به بالاترین و بهترین چیزی که جامعه‌ای برای عرضه کردن به آن‌ها دارد، حال هر چقدر هم که کوچک و

ناچیز باشد. منظور من تاءکید ویژه بر امتیازهایی نیست که راه خود را به میان جیب‌های روشنفکران پیدا می‌کنند یا حتی به طور مستقیم از طرف اشخاص به آن‌ها می‌رسند. در حالی که آن‌ها خودشان را به عنوان روشنفکر شناسایی می‌کنند می‌توانند از این واقعیت آزرده شوند که چرا فعالیت روشنفکری دارای بالاترین ارزش‌ها نیست و با بالاترین مزیت‌های ممکن پاسخ گفته نمی‌شود. روشنفکران می‌خواهند که تمامی جامعه به طور کاملاً مشهودی مانند یک مدرسه باشد. یعنی مانند همان محیطی باشد که در آن موفق بوده و به خوبی مورد ارج‌گذاری قرار گرفته‌اند. با پذیرش و گنجاندن ملاک‌هایی از امتیاز که متفاوت از ملاک‌های جامعه متنوع‌تر است، مدرسه‌ها (مؤسسه‌های آموزشی) تضمین می‌کنند که در سال‌های بعد بعضی از دانش‌آموزان فعلی جایه‌جایی روبه پایین را تجربه می‌کنند. آن‌ها که در رأس سلسله مراتب در مدارس قرار دارند احساس می‌کنند که شایسته موقعیتی بسیار بالا هستند، نه فقط در آن جامعه خرد بلکه در جامعه‌ای گسترده‌تر، یعنی جامعه‌ای که آن‌ها، هنگامی که از رفتار متناسب با نیازهای خود تجویز کرده و سزاواری‌های شان کوتاهی شود از نظام آن آزرده خواهند شد. به این ترتیب نظام آموزشی احساس ضد سرمایه‌داری را در میان روشنفکران ایجاد می‌کند. یا درست‌تر خواهد بود که گفته شود این نظام احساس ضد سرمایه‌داری را در میان روشنفکران کلامی ایجاد می‌کند. چرا عدد سازان (منظور روشنفکران فعال در عرصه‌های علمی) همان رفتار وازه‌سازان را

در خود پرورش نمی‌دهند؟ حدس من این است که این کودکان درخشان با وجودی که نمره‌های خوبی در امتحان‌های مربوطه به دست می‌آورند اما همان توجه مستقیم و نظر مساعد آموزگاران را به دست نمی‌آورند که معمولاً کودکان درخشان کلامی کسب می‌کنند. این مهارت‌های کلامی است که موجب به دست آوردن امتیازهای فردی از آموزگاران است، و به ظاهر همین امتیازها هستند که به ویژه تصور از استحقاق داشتن را شکل می‌دهند.

برنامه ریزی مرکزی در کلاس درس

نکته دیگری هست که باید به بحث ما اضافه شود. روشنفکران وازه‌ساز (بعد از این) در درون نظام اجتماعی رسمی و مطابق با قواعد مدارس موفق هستند، یعنی در جایی که آن امتیازهای مربوطه را مراجع مرکزی آموزگاران توزیع می‌کنند. مدارس همچنین دارای نظام اجتماعی غیررسمی دیگری در داخل



کلاس‌های درس، راهروها و حیاط‌ها هستند، جاهایی که در آن‌ها امتیازها نه توسط نظارت مرکزی بلکه به‌طور خودجوش و براساس رضایت و هوس همشاگردی‌ها توزیع می‌شود. این جا مکانی است که روشنفکران کمتر از موفقیت برخوردار هستند.

بنابراین تعجبی ندارد که بعدها در نظر روشنفکران توزیع کالاها و امتیازها از طریق ساز و کار توزیعی و سازمان‌دهی شده یک مرکز به عنوان شیوه‌ای مناسب‌تر از "هرج و مرج و آشوب" بازار تلقی شود. زیرا توزیع در جامعه سوسیالیستی که یک مرکز آن را برنامه‌ریزی می‌کند در مقابل توزیع در جامعه سرمایه‌داری قرار می‌گیرد به همان گونه که توزیع آموزگاران در برابر توزیع حیاط مدرسه و راهروها ایستاده است.

تبیین ما این موضوع را به عنوان شرط لازم و مبنایی خود قرار نداده که روشنفکران (بعد از این) اکثریتی را حتی در کلاس‌های دانشگاهی و سطح بالای مدارس تشکیل می‌دهند. این گروه ممکن است که در درجه اول از کسانی با مهارت‌های کتابی قابل ملاحظه (اما نه زیاده از حد)، همراه با نزاکت اجتماعی، دارای انگیزه‌های قوی برای خشنود کردن دیگران و رفتاری دوستانه و جذاب برای دیگران و توانایی در هماهنگی خود با قوانین تشکیل شده باشند. چنین دانش‌آموزانی نیز به نحو قابل توجهی مورد توجه قرار گرفته و آموزگاران به آن‌ها پاداش می‌دهند و آن‌ها همچنین موفقیت‌های بسیار زیادی در جامعه وسیع‌تر خواهند داشت. (درون نظام اجتماعی غیررسمی مدارس نیز موفق خواهند بود. بنابراین آن‌ها هنجارهای نظام رسمی مدرسه را چندان نخواهند پذیرفت). تبیین ما این فرضیه را مطرح می‌کند که روشنفکران (بعد از این) به طرز بی‌تناسبی در آن بخش از کلاس‌های (رسمی) سطح بالایی مدارس حضور دارند که به طور نسبی جابه‌جایی رو به پایین را تجربه خواهند کرد. یا در گروهی که برای خودش آینده رو به زوالی پیش‌بینی می‌کند. خصوصیت پیش از حرکت به میان جهان وسیع‌تر و تجربه یک زوال واقعی در جایگاه اجتماعی بر خواهد خاست، یعنی در نقطه‌ای که شاگرد زرنگ درک می‌کند که او (احتمالاً) در جامعه وسیع‌تر موفقیت کمتری در مقایسه با شرایطی که در حال حاضر در مدرسه‌اش دارد خواهد داشت.

این پیامد ناخواسته نظام آموزشی، یعنی خصومت ضد سرمایه‌داری راه، به‌طور طبیعی روشنفکران هنگامی مورد تاءکید قرار می‌دهند که دانش‌آموزان آن چه را مطالعه کنند که آموزگاران با رفتارهای به شدت ضد سرمایه‌داری، خود را در آن کتاب‌ها و آموزش‌ها عرضه می‌کنند. بدون تردید بعضی از روشنفکران واژه‌ساز دانش‌آموزانی عبوس و پرسش برانگیز بوده‌اند و از این رو معلمان آن‌ها را مذمت کرده‌اند. آیا آن‌ها نیز این درس را آموخته بودند که بهترین فرد باید بالاترین امتیازها را دریافت کند و آیا فکر می‌کردند که صرف‌نظر از آموزگاران شان این خود آن‌ها هستند که بهترین‌اند و به این ترتیب اولین ناخرسندی‌ها در برابر توزیع نظام مدرسه‌ای را آغاز کرده‌اند؟ بدون تردید درباره این موضوع و سایر موضوعاتی که در این جا مورد بحث قرار گرفته‌اند ما نیازمند

داده‌هایی از تجربه‌های آموزشی درباره روشنفکران واژه‌ساز هستیم تا به این طریق فرضیه خود را پالایش کرده و به آزمون گذاریم.

در نگرشی عمومی به قضیه، نمی‌توان انکار کرد که هنجارهای داخل مدارس اعتقادات تجویزی مردم را همچنان پس از ترک مدارس مورد تاءثیر قرار می‌دهند. از این گذشته مدرسه‌ها مهم‌ترین جوامع جدا از خانواده هستند که کودکان در آن‌ها فعالیت کردن را می‌آموزند و از این رو تحصیلات آن‌ها را حضور در جامعه بزرگتر بیرون از خانواده آماده می‌کند. بنابراین تعجب برانگیز نیست چنان‌چه کسانی که در چارچوب هنجارهای نظام مدرسه موفق هستند از آن جامعه‌ای ناخرسند باشند که با پیروی از هنجارهای دیگر برای آن‌ها همان قسم از موفقیت را فراهم نمی‌کند. وقتی همین افراد هستند که برای شکل دادن تصویر ذهنی و شخصی خود از جامعه و برای ارزش‌یابی خودشان وارد صحنه می‌شوند، شگفت‌انگیز نیست چنان‌چه آن بخش از جامعه که نسبت به مباحث کلامی تاءثیرپذیر است بر علیه آن‌ها وارد اقدام شود. اگر شما در حال طراحی یک جامعه باشید، آن را جوری طراحی نمی‌کنید که واژه سازها با تمامی نفوذی که دارند دشمنی بر علیه هنجارهای آن جامعه را در دستور کار خود قرار دهند.

تبیین ما از اندیشه‌های ضد سرمایه‌داری خارج از اندازه روشنفکران بر مبنای تعمیمی بسیار معقول و جامعه‌شناختی استوار است. در جامعه‌ای که یک نظام جدا و بیرون از خانواده یا یک نهاد به جوان‌های تازه وارد امتیازاتی توزیع می‌کند، موفق‌ترین افراد به درونی کردن هنجارهای این نهاد گرایش خواهند داشت و از جامعه وسیع‌تر انتظار دارند که در مطابقت کامل با این هنجارها عمل کند. احساس آن‌ها این است که سزاوار بهره‌های توزیعی مطابق با این هنجارها هستند یا دست کم شایسته موفقیتی تقریباً برابر با کسانی که به این هنجارها تن می‌دهند. علاوه بر آن کسانی که درون سلسله مراتب این اولین نهاد غیرخانوادگی طبقه‌ای بالاتر را تشکیل می‌دهند و سپس در جامعه وسیع‌تر جابه‌جایی موقعیتی نسبتاً پایین را تجربه می‌کنند (یا بیش‌بینی می‌کنند که تجربه خواهند کرد)، در نتیجه احساس سزاواری‌شان که اکنون ناکام مانده به مخالفت کردن با نظام وسیع‌تر گرایش یافته و احساس خصومت بر علیه این هنجارها پیدا می‌کنند.

باید توجه داشت که این قاعده‌ای جبری نیست و این گونه نخواهد شد که هر کس که جابه‌جایی رو به پایین اجتماعی را تجربه کند بر ضد نظام وارد عمل شود. ولی یک چنین جابه‌جایی رو به پایینی خود عاملی است که گرایش به ایجاد آثاری در آن سمت و سو دارد، و به این ترتیب خودش را در نسبت‌های متغیری نسبت به کل مجموعه نشان خواهد داد. شاید بتوانیم مسیریایی را متمایز کنیم که یک طبقه سطح بالا می‌تواند از آن جابه‌جایی رو به پایین جابه‌جا شود، می‌تواند نسبت به گروه دیگر کمتر به دست آورد یا (در حالی که هیچ گروه دیگری به شرایط بهتری از آن تغییر نمی‌کند) می‌تواند با آن مساوی باشد، یعنی نمی‌تواند از کسانی که پیشتر به نظر می‌رسید که پایین‌تر هستند بیشتر به دست بیاورد. این اولین نوع از جابه‌جایی رو به پایین است که به ویژه مایه دلخوری و عصبانیت



دیگری است. به یقین داده‌هایی درباره‌ی طرز برخورد روشنفکران درون کشورهای کمونیستی به آدم‌های کله‌گنده‌ی این جوامع مورد به جایی خواهد بود. آیا این روشنفکران بر ضد آن نظام احساس خصومت دارند؟

فرضیه‌ی ما باید اصلاح شود به طوری که در مورد هر جامعه‌ی فرضی قابل اعمال نباشد. آیا نظام‌های آموزشی مدرسه‌ای در هر جامعه‌ای به طور اجتناب‌ناپذیری موجب ایجاد خصومت ضداجتماعی در روشنفکرانش می‌شود که در آن جامعه به بالاترین پاداش‌ها دسترسی پیدا نمی‌کنند؟ احتمالاً خیر. جامعه‌ی سرمایه‌داری از این نظر مورد ویژه‌ای است که به نظر می‌رسد رسماً اعلام می‌کند که جامعه‌ای باز است و فقط نسبت به شخص مستعد، ابتکار عمل فردی و لیاقت شخصی واکنش (مثبت) نشان می‌دهد. در شخصی که در نظام طبقاتی موروثی یا جامعه‌ی فئودالی بزرگ شود هیچ‌گونه انتظاری برای پاداش

شوشگاه علوم انسانی و مطالعات

مطابق با ارزش‌های فردی ایجاد نمی‌شود. با صرف نظر از انتظارات ایجاد شده در یک جامعه‌ی سرمایه‌داری، در این جا مردم فقط تا آن جا پاداش می‌گیرند که در خدمت به میل و کشش‌های بیان شده‌ی دیگران در بازار باشند. در چنین جایی پاداش در مطابقت با توزیع اقتصادی است و نه با ارزش‌های فردی. با وجود این به پاداش دادن در مطابقت با ارزش به اندازه‌ی کافی نزدیک می‌شود. ارزش و توزیع در این جا اغلب با هم مخلوط می‌شوند. به طوری که به انتظارات ایجاد شده در مدرسه‌ها بال و پر می‌دهند. ویژگی‌های جامعه‌ی وسیع‌تر به اندازه‌ی کافی به ویژگی‌های مدرسه‌ها نزدیک هست به طوری که این شباهت موجب ایجاد رنجش می‌شود. جوامع سرمایه‌داری فضیلت‌های فردی را پاداش می‌دهند یا اعلام می‌کنند که چنین می‌کنند، و به این ترتیب آن‌ها روشنفکری که خودش را به عنوان فاضل‌ترین فرد تلقی می‌کند را در وضع غم‌انگیزی رها می‌کنند.

به عقیده‌ی من عامل مهم دیگری هم وجود دارد. هر چقدر شاگردان در مدرسه‌ها از تنوع بیشتری برخوردار باشند به همان نسبت آن‌ها به ایجاد تلقی و نگرش ضد سرمایه‌داری گرایش بیشتری خواهند داشت. وقتی تقریباً تمامی کسانی که در آینده از نظر اقتصادی موفق خواهند بود در مدارس جداگانه‌ای حضور داشته باشند، روشنفکران دیگر آن نگرش و تلقی را کسب نخواهند کرد

شدید است. دومین نوع به مراتب قابل تحمل‌تر است. بسیاری از روشنفکران برابری را مورد حمایت و توجه قرار می‌دهند در حالی که تعداد کمی در پی اشرافیت روشنفکری هستند. فرضیه‌ی ما از نوع اول جابه‌جایی رو به پایین سخن می‌گوید یعنی به عنوان چیزی که در ایجاد رنجش و خصومت مولد است.

نظام آموزش مدرسه‌ای فقط بعضی مهارت‌های مربوط با موفقیت‌های بعدی را می‌پذیرد و پاداش می‌دهد. باین همه این نظام نهادی است تخصصی به طوری که نظام پاداش‌دهی‌اش با نظام پاداش‌دهی جامعه‌ی متنوع‌تر متفاوت خواهد بود. این موضوع تضمین کننده‌ی این حقیقت است که بعضی با جابه‌جایی به جامعه‌ی متنوع‌تر جابه‌جایی رو به پایین اجتماعی را تجربه خواهند کرد و البته پیامدهای طبیعی آن را.

تبیین ما اکنون به نظر می‌رسد رنجش بی تناسب روشنفکران مدرسه دیده را بر ضد جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کنند پیش‌بینی کند. حال هر ویژگی که آن جامعه می‌خواهد داشته باشد، چه سرمایه‌داری و چه کمونیستی. روشنفکران در مقایسه با سایر گروه‌ها با جایگاه اقتصادی، اجتماعی مشابه درون جامعه‌ی سرمایه‌داری به طور بی‌تناسبی با سرمایه‌داری مخالف هستند. این که آیا آن‌ها به طور بی‌تناسبی در مقایسه با درجه‌ی مخالفت روشنفکران در جوامع دیگر با آن جوامع (جوامع مربوط به همان روشنفکران) مخالف هستند خود پرسش

و براساس آن خود را نسبت به آن دیگران برتر می‌دانند.

اما حتی اگر بسیاری از بچه‌های طبقه بالا به مدرسه‌های جداگانه بروند، در یک جامعه باز مدرسه‌های دیگری ایجاد خواهند شد تا بسیاری را که (بعدها) به‌عنوان کارفرمایان موفق اقتصادی از آب در می‌آیند شامل شوند، و روشنفکران بعداً به‌طور رنجش‌آمیزی به یاد خواهند آورد که آن‌ها از نظر دانشگاهی چقدر از هم طرازهای خود برتر بودند، یعنی همان کسانی که از نظر سطح درآمد و جایگاه اجتماعی پیشرفت بیشتری کرده‌اند.

باز بودن جامعه البته پیامد دیگری هم دارد. دانش‌آموزان، یعنی واژه‌سازان آینده و همشاگردی‌های دیگرشان، نمی‌دانند که در آینده تا چه اندازه موفق هستند. آن‌ها می‌توانند امید و انتظار هر چیزی را داشته باشند. جامعه‌ای که مسیر پیش‌رفت به رویش بسته شده باشد این گونه امیدها را خیلی زود نابود می‌کند. در یک جامعه سرمایه‌داری و باز، دانش‌آموزان خیلی زود مجبور به عقب‌نشینی به محدوده‌هایی در مسیر پیشرفت و جابه‌جایی اقتصادی نمی‌شوند. جامعه ظاهراً اعلام می‌کند که لایق‌ترین و ارزشمندترین فرد به بالاترین جایگاه خواهد رسید. مدرسه‌های آن‌ها به دانشگاهیانی که از بقیه مستعدتر هستند این پیام را رسانده‌اند که آن‌ها ارزشمندترین و شایسته‌ترین افراد برای دریافت بالاترین پاداش‌ها هستند و بعداً همین دانش‌آموزان که بالاترین دلگرمی‌ها و امیدها را داشته‌اند سایر هم‌طرازهای خود را می‌نگرند، یعنی کسانی که با شناختی که از آن‌ها دارند می‌دانند که نسبت به خودشان ارزش کمتری دارند اما به جایگاه‌های بالاتری نسبت به خودشان رسیده‌اند و بالاترین پاداش‌ها را دریافت داشته‌اند یعنی تمامی شرایطی که آن‌ها خودشان را برای آن مستحق‌تر می‌دانسته‌اند. آیا دیگر تعجبی دارد که آن‌ها چنین جامعه‌ای را به عنوان دشمن تلقی کنند؟

بعضی فرضیه‌های دیگر

ما فرضیه خود را تا حدی اصلاح کردیم. این نه مدرسه‌های رسمی بلکه نظام رسمی آموزشی است که در یک بافت و فضای ویژه اجتماعی خصومت ضد سرمایه‌داری را در روشنفکران واژه‌ساز ایجاد می‌کند. بدون تردید فرضیه ما نیازمند پالایش است. اما اکنون همین قدر کافی است. اکنون وقت آن رسیده است که فرضیه خود را به جامعه‌شناسان تحویل دهیم تا آن‌ها را از نظریه‌پردازی‌هایی که از راه دور انجام می‌شوند رها کنید و به بررسی جامعه از نزدیک واداریم و همین‌طور به آن‌هایی که می‌خواهند خود را غرق داده‌ها و حقایق دقیق‌تر کنند، هر چند می‌توان به بعضی از عرصه‌ها اشاره کرد که فرضیه ما در آن‌ها احتمالاً نتایج و پیش‌بینی‌های قابل‌آزمونی به دست خواهد داد. ابتدا می‌توان پیش‌بینی کرد که هر چقدر نظام مدرسه در یک کشور شایسته سالارانه‌تر باشد، احتمال بیشتری وجود دارد که روشنفکران این جامعه به چپ تمایل داشته باشند. (برای مثال فرانسه را در نظر بگیرید). دوم، روشنفکرانی

که در مدرسه دیرتر از دیگران شکوفا شده‌اند همان تصور استحقاق داشتن برای بالاترین پاداش‌ها را در خود پرورش نمی‌دهند. از این رو درصد پایین‌تری از دانش‌آموزانی که دیر شکوفا شده‌اند در مقایسه با آن‌ها که زودتر به ثمر نشستند احساسات ضد سرمایه‌داری خواهند داشت. سوم، ما فرضیه خود را محدود کردیم به جوامعی که (برخلاف نظام طبقاتی موروثی در هندوستان) در آن‌ها یک دانشجوی موفق به‌طور معقولی می‌تواند انتظار موفقیت‌های دیگر و قابل مقایسه در جامعه وسیع‌تر را داشته باشد. در جوامع غربی زن‌ها تاکنون به‌طور معقول و قابل قبولی چنین انتظاراتی نداشته‌اند به طوری که ما انتظار نخواهیم داشت که دختران دانشجو که بخشی از کلاس‌های سطح بالای آکادمیک را تشکیل می‌دهند بعداً متحمل جابه‌جایی رو به پایین شوند تا همان خصومت ضد سرمایه‌داری را مانند روشنفکران مرد نشان دهند. ما سپس می‌توانیم پیش‌بینی کنیم که هر چقدر یک جامعه بیشتر به‌عنوان جامعه‌ای که به سوی برابری در موفقیت‌های شغلی بین زن‌ها و مردها حرکت می‌کند شناخته شده است به همان نسبت روشنفکران زن آن بیشتر همان تلقی ضد سرمایه‌داری بدون تناسب را نشان خواهند داد که روشنفکران مرد نشان می‌دهند.

بعضی شاید نسبت به این تلقی ضد سرمایه‌داری روشنفکران تردید داشته باشند حتی اگر این گونه هم باشد، به عقیده من در این جا پدیده مهمی مورد شناسایی قرار گرفته است. تعمیم جامعه شناختی که ما بیان کردیم به‌طور شهودی قانع‌کننده است. چیزی شبیه به آن باید درست باشد. از این رو قاعدتاً بعضی آثار مهم در آن بخش از کلاس‌های بالای مدرسه که جابه‌جایی اجتماعی رو به پایینی را تجربه می‌کنند ایجاد می‌شود و همین‌طور برخی دشمنی‌ها با جامعه وسیع‌تر. اگر این همان دشمنی بی‌تناسب روشنفکران نیست پس چه چیز دیگری می‌تواند باشد؟ ما در نیاز برای به دست آوردن یک تبیین، کار خود را با پدیده گنج‌کننده‌ای آغاز کردیم. به عقیده من عامل توضیح دهنده‌ای را پیدا کردیم که وقتی بیان شود به قدری روشن است که باید باور کنیم که آن بعضی پدیده‌های واقعی را توضیح می‌دهد.

منبع:

Why Do Intellectuals Oppose Capitalism, by Robert Nozick Harvard University Press, 1997

پی‌نوشت:

Ezra Pound, / (1888) - T.S. Eliot, 1965 / (1865) - William Butler Yeats, 1939 (1885-1973)